

قطره‌ای از دریای عنایات حضرت رضا علیه السلام



مهدی سلطانی رنانی

مقدمه

طبق بینش و حیانی قرآن، پیامبر صلی الله علیه و آله و اولیای الهی علیهم السلام به اذن خداوند متعال علاوه بر ولایت تشریحی بر موجودات عالم، از ولایت تکوینی نیز برخوردارند و امامت امام معصوم به دو طریق ثابت می‌شود:

۱. نص از معصوم قبلی؛ ۲. سیره و روش آن حضرت و تصرف در موجودات به اذن الهی و صدور معجزات و کرامات.

معجزه و کرامت هر امام و پیشوای معصوم، از جمله ویژگیهای

منحصر به فرد ایشان در برتری بر سایر مردم است تا اتمام حجت برای مخالفان و ازدیاد ایمان برای مؤمنان باشد و همچنین با معرفت و آگاهی به قسدر و منزلت آنان، به راحتی از دستورات و رهنمودهایشان اطاعت شود؛ چنان‌که خداوند متعال می‌فرماید: «لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَن بَيْتِنَا وَ يُخَيَّرَ مَنْ حَيَّ عَن بَيْتِنَا»؛ «تا آنها که هلاک و گمراه می‌شوند، از روی اتمام حجت باشد و آنها که زنده و هدایت می‌شوند، از روی دلیل روشن باشد.»

در هر صورت، ائمه اطهار علیهم السلام

چون حجت‌های الهی بر بندگان هستند، برای اثبات حقانیت خویش و همچنین تقویت قلوب مؤمنین و برای آرامش دلهای مشتاق، از خود معجزه و کرامت نشان می‌دهند. این نکته نیز شایان ذکر است که از منظر باورهای شیعی، اولیای الهی و ائمه معصومین علیهم السلام حیات و ممات ندارند و ما آنان را بعد از شهادت نیز قادر بر اعمال خارق العاده می‌دانیم. به همین جهت، برای حل معضلات، مشکلات و عرض ارادت به محضر آن گرامیان، متوسل شده و حاجات خود را طلب کرده، در صورت صلاح دید خداوند و آن بزرگواران، به مقصود خود نائل می‌شویم.

همچنین علاوه بر بحث کرامت و معجزه، امامان معصوم علیهم السلام مظهر رحمت و رأفت و مهرورزی بودند و دائماً موجبات روشنایی چشم مردم و مخصوصاً مؤمنین را فراهم می‌کردند.

در این مقاله، به بررسی از نمونه‌های ولایت تکوینی حضرت امام رضا علیه السلام و نیز به بیان داستانهایی از سخاوتمندی و رأفت و رحمت آن

حضرت می‌پردازیم.

فراق یار

ریان بن صلت قمی از کارکنان دربار مأمون و مورد توجه فضل بن سهل وزیر مأمون بود. او کارهای مهم فضل را انجام می‌داد؛ اما شیعه بودن خویش را پنهان می‌کرد. روزی ریان بن صلت که در حقیقت از یاران وفادار امام هشتم علیه السلام بود، از طرف فضل بن سهل مأموریت یافت تا از خراسان به سوی عراق مسافرت کند. او دوست داشت قبل از اینکه قدم به سفر عراق بگذارد، با امام رضا علیه السلام دیدار کند. ریان در این زمینه می‌گوید:

با خود اندیشیدم چون به محضر حضرت رسیدم، از او بخواهم لباسی از لباسهای مبارک خویش را به من مرحمت فرماید تا بعد از مرگم، آن را به همراه کفن بر بدنم بپوشانند و همچنین از سگه‌هایی که به نام حضرت رضا علیه السلام ضرب شده است، چند عدد به عنوان تبرک از حضرت بخواهم تا به دخترانم هدیه کنم.

وقتی که به محضر آن بزرگوار شرفیاب شدم، هنگام خداحافظی

تصور فراق و جدایی آن حضرت آن‌چنان بر من اثر کرد که در نتیجه گریه به خاطر دوری از امام، خواسته‌هایم را فراموش کردم. زمانی که از اتاق خارج شدم، صدای حضرت رضا علیه السلام را شنیدم که فرمود: «ریان برگرد!» چون برگشتم، به من فرمود: «دوست داری یکی از جامه‌های خود را به تو بدهم تا هر گاه اجل تو فرا رسید، کفن تو باشد و سکه‌هایی نیز به تو بدهم تا به عنوان تبرک آنها را به همراه خویش داشته باشی و به دخترانت هدیه کنی؟»

عرض کردم: فدایت شوم! قصد داشتم همینها را از شما مطالبه کنم؛ لیکن اندیشه فراق شما، خواسته‌هایم را از یاد برد. حضرت پستی خویش را بلند کرد و جامه‌ای به من داد و از گوشه سجاده‌اش چند سکه به من عطا فرمود.^۱

نیازمند

ابراهیم بن موسی قزاز می‌گوید: هنگامی که حضرت رضا علیه السلام در خراسان بود، روزی در مسجد به محضرش رفتم و از حضرتش استمداد مالی کردم. در آن حال، آن بزرگوار

برای استقبال از بعضی مهمانانش بیرون رفت و هنگام نماز تشریف آورد. در آن موقع، من و امام رضا علیه السلام تنها بودیم و نفر سومی با ما نبود. به من فرمود: «اذان بگو!» گفتم: صبر کنید تا دوستان دیگر هم بیایند. فرمود: «خدا تو را بیامرزد! نماز را از اول وقت تأخیر مینداز بدون اینکه علتی داشته باشد! بر تو باد همیشه به اول وقت خواندن نماز!» پس من اذان گفتم و نماز خواندیم.

بعد از نماز گفتم: ای فرزند رسول خدا! همچنان که قبلاً عرض کردم، من محتاجم و شدیداً به پول نیاز دارم و سر شما شلوغ است. من هم نمی‌توانم همیشه به خدمت شما رسیده، عرض حاجت کنم.

ابراهیم در ادامه می‌افزاید: آن حضرت با تازیانه خویش زمین را کند و بعد دست برد و از آنجا شمشی طلا بیرون آورد و به من فرمود: «بگیر! این را خداوند به تو برکت دهد و از آن استفاده کن و آنچه را که دیدی، پنهان

۱. شاگردان مکتب ائمه علیهم السلام، محمد علی عالمی دامغانی، نشر مؤلف، ۱۳۷۱ ش، ج ۲، ص ۱۸۸.

کن!»

او می‌گوید: خداوند از آن قطعه طلا به من برکت زیادی داد تا آنجایی که غنی‌ترین مردم گردیدم.^۱

سکه‌های زندگی‌ساز

هنگامی که دعبل خزائی در مرو به محضر امام هشتم علیه السلام مشرف شد و قصیده معروف خود را در محضر امام رضا علیه السلام خواند، حضرت صد دینار رضوی از سکه‌های خویش به همراه یکی از لباسهایش را به دعبل هدیه داد و فرمود: «این کیسه دینار را نگه دار که طولی نمی‌کشد به آن نیازمند خواهی شد.» دعبل به وطن بازگشت و با کمال تعجب دید که دزد آمده و تمام لوازم منزل او را به سرقت برده است. بنابراین، سکه‌های اهدایی امام علیه السلام را به شیعیان فروخت و ما یحتاج خویش را تأمین کرد و در آنجا بود که سخن امام به یادش آمد که فرموده بود: «به زودی به این سکه‌ها محتاج خواهی شد.»^۲

لباس شفابخش حضرت

چنان که اشاره شد، دعبل خزائی پس از قرائت قصیده معروفش در مدح امام رضا علیه السلام، لباسهایی نیز از حضرت

هدیه گرفت. بعد از دیدار حضرت رضا علیه السلام، وقتی به وطن بازگشت، کنیز شایسته‌ای داشت که به درد چشم شدیدی مبتلا گشت. پزشکان حاذق را بر بالین وی حاضر کرد؛ ولی نتیجه‌ای نگرفت. او از این بابت شدیداً اندوهگین گشت.

در همین فکرها بود که ناگهان یادش آمد قطعه‌ای از لباس اهدایی امام رضا علیه السلام را به همراه آورده، سریعاً آن را حاضر کرد و در اول شب چشمهای کنیز را با آن بست. چون صبح شد، هر دو چشم آن دختر در اثر کرامت و برکت حضرت رضا علیه السلام به بهترین حالت، سلامتی خویش را باز یافته و از اول هم نورانی‌تر و قوی‌تر شده بود.^۳

مهر آفتاب

مرحوم شیخ حسنعلی نخودکی اصفهانی، اسوه عارفان و شمع محفل سالکان، می‌گوید: زمانی تصمیم گرفتم

۱. الخرائج و الجرائح، قطب الدین راوندی، قم، مؤسسه امام مهدی علیه السلام، ۱۴۰۹ ق، ج ۱، صص ۳۳۸-۳۳۷

۲. اثبات الهداة، شیخ حر عاملی، بیروت، دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۷۹ ق، ج ۶، ص ۱۰۰.

۳. همان، ص ۱۰۱.

به نجف اشرف رحل اقامت افکنم؛ لیکن در آن هنگام، در یکی از اطاقهای صحن عتیق رضوی در مشهد، به ریاضت و عبادت سرگرم بودم. در حال ذکر و مراقبه، یک لحظه حالت مکاشفه به من دست داد و چشم باطنی‌ام بینا گردید. در آن حال، دیدم که درهای صحن مطهر عتیق بسته شد و ندا بر آمد که حضرت رضا علیه السلام اراده فرموده‌اند که از زوآر خویش سان ببینند.

پس از آن، در محلی جنب ایوان عباسی^۱ کرسی نهادند و حضرت بر آن استقرار یافتند و به فرمان آن حضرت، در شرقی و غربی صحن عتیق گشوده شد تا زوار از در شرقی وارد و از در غربی خارج گردند.

در آن زمان دیدم که سرتاسر صحن مطهر مالا مال از گروهی شد که برخی به صورت حیوانات مختلف بودند و از پیشاپیش حضرتش می‌گذشتند و امام علیه السلام دست ولایت و نوازش بر سر همه آن زوار، حتی آنها که به صور غیر انسانی بودند، می‌کشیدند و اظهار مرحمت

می‌فرمودند.

پس از این شهود معنوی و مشاهده رأفت عام از امام هشتم علیه السلام، بر آن شدم که در مشهد سکونت گزینم و چشم امید به الطاف و عنایات آن حضرت بدوزم.

مرحوم شیخ حسنعلی اصفهانی بعد از این واقعه، محل استقرار کرسی آن حضرت را به عنوان مدفن خویش برگزید و وصیت کرد که او را در همان نقطه دفن کنند.^۲

ای آستان قدس تو تنها پناه من
بر خاک باد پیش تو روی سیاه من
ای غربت مجسم تاریخ ای امام
ای خاک پاک مرفد تو بوسه گاه من

آهوی پناهنده

منصور بن عبد الرزاق می‌گوید:
«من در اوایل عمرم خیلی درباره قبر علی بن موسی علیه السلام متعصب بودم و همیشه زائرین را اذیت می‌کردم که چرا

۱. همان نقطه‌ای است که مرحوم نخودکی در آنجا دفن شده است.

۲. نشان از بی‌نشانه‌ها، علی مقدادی اصفهانی، مشهد، انتشارات آداب، ۱۳۷۳ ش، صص ۳۳-۳۴.

به زیارت می‌آیند و آنان را غارت کرده، پولهایشان را می‌گرفتم. به زائرین حضرت رضا علیه السلام بدبین و بداندیش بودم و دوست داشتم به آنها آزار برسانم.

یک روز به قصد شکار حرکت کردم و سگ را در طلب آهوپی رها نمودم. سگ شکاری، آهو را دنبال کرد تا به دیوار قبه هارونی یا حرم حضرت رضا علیه السلام رسید. آهو به دیوار حرم پناهنده شد و سگ در جای خود ایستاد و جرئت نکرد به آهو حمله کند. هر قدر سگ را فرمان حمله دادم که آهو را بگیرد، از جای خود حرکتی نکرد.

مدتی سگ و آهو در جای خود ایستاده بودند و به محض اینکه آهو حرکت می‌کرد، سگ او را تعقیب می‌نمود و چون آهو به دیوار حرم پناهنده می‌شد، سگ متوقف می‌ایستاد تا آهو راهی یافت و خود را از پنجره به درون حرم انداخت. من فوراً داخل حرم شدم. ابو نصر قاری آنجا نشسته بود. گفتم آهو کجا رفت؟ گفت: من ندیدم. به جستجو پرداختم. آثار پای آهو را می‌دیدم، ولی او را نمی‌یافتم. هر

چند بیشتر جستم، کمتر یافتم تا خودم خسته شدم. فهمیدم که این کرامت و خارق عادت از اثر قبر مطهر است. توبه خالصانه کردم که دیگر به زائران شرارت نکنم. پس از این عمل، هر وقت غم و غصه به من روی می‌کرد، به زیارت این قبر می‌رفتم و خداوند به برکت این قبر حوایج مرا رفع می‌کرد و از جمله، چند فرزند خواستم که خداوند به پاس احترام این بزرگوار به من عطا فرمود.^۱

شفای ابو نصر مؤذن

ابو نصر مؤذن نیشابوری می‌گوید: به بیماری سختی مبتلا شدم؛ به طوری که زبانم سنگین شد و نمی‌توانستم سخن و اذان بگویم. به دلم خطور کرد که به زیارت مرقد امام رضا علیه السلام بروم و در آنجا دعا کنم و آن حضرت را شفیع قرار دهم تا خداوند مرا از این بیماری نجات دهد و شفا یابم.

بر الاغ خود سوار شدم و به سوی

۱. زندگانی حضرت امام علی بن موسی الرضا علیه السلام، حسین عمادزاده، اصفهان، نشر گنجینه، ۱۳۶۱ش، ج ۲، ص ۳۱۲.

رسیدند. دیدند از میان غار مردی خارج شد و پس از اطلاع، به حضرت عرض کرد: آرزو داشتیم همه شما را مهمان کنیم، ولی در این غار زیاده از چهار نفر ممکن نیست و تعداد شما سیصد نفر است و سه دانه نان و قدری از غسل نزد من است. بنابراین، خود شما مرا مفتخر کنید! حضرت فرمودند: «برو و همان نان و غسل را در سفره بگذار و بگو این جمعیت وارد غار شوند!» با گفتن «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» و به اعجاز حضرت غار وسیع شد و برکتی در غذا نمایان شد و همه آنان در غار جا گرفتند و کاملاً سیر شدند. میزبان غار نشین با عده‌ای دیگر تا این اعجاز را دیدند، مسلمان شدند.^۲

آن در که بخوانده اند باب الله اش

درگاه رضاست جان فدای راهش

یا رب تو ز ما مگیر تا آخر عمر

این نعمت خاک بوسی درگاهش

مشهد حرکت کردم و کنار قبر شریف آن حضرت رفتم و در ناحیه بالا سر ایستادم و دو رکعت نماز خواندم و سجده کردم و در سجده با تضرع و ناله از خدا می‌خواستم و امام هشتم علیه السلام را در درگاه خدا شفیع قرار دادم تا خداوند به من شفا بخشد و من بتوانم دوباره سخن گفته، اذان بگویم.

در سجده، خواب مرا ربود. در عالم خواب، دیدم که قبر شکافته شد و آقای بزرگواری که گندمگون بود، از آن قبر بیرون شد و نزد من آمد و گفت: «ای ابا نصر! بگو: لا اله الا الله!» با حالتی مأیوس و با اشاره به آن شخص عرض کردم: آقا جان! زبانم در اثر بیماری بند آمده و من نمی‌توانم کلمات را ادا کنم. در این حال، آن بزرگوار به تندی فرمود: «آیا قدرت خدا را انکار می‌کنی؟ بگو: لا اله الا الله!» همان دم، زبانم باز شد و گفتم: لا اله الا الله.

از خواب بیدار شدم و خود را سالم یافتم. پیاده به منزل باز گشتم و مکرر می‌گفتم: لا اله الا الله. زبانم گویا شد و از آن پس، هرگز زبانم لکنت پیدا نکرد.^۱

وسعت غار

حضرت رضای علیه السلام ملازمان خود به غاری

۱. عیون اخبار الرضا علیه السلام، شیخ صدوق، قم،

نشر صدوق، ۱۳۷۲ ش، ص ۲۸۸.

۲. تحفة المجالس، ص ۳۰۰؛ نعمة المنتهی، شیخ

عباس قمی، قم، نشر داوری، چاپ سوم، ۱۳۹۷

ق، ص ۲۵۶.